

سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامہ ریزی بانگاہ الگوی اسلامے - ایرانے پیشرفت"

عنوان جلسہ: الگوی استخراج سوال؛ الگویی برای ایجاد تفکر حول خروجی الگوی حفظ جهت

جلسہ سی ام

۱۰ آذر ۱۳۹۵

شورای راہبردی الگوی پیشرفت اسلامے



شناسنامه:

این جزوه متن پیاده شده جلسه سی‌ام از سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامه‌ریزی با نگاه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت" است که در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۹۵ توسط حجت‌الاسلام و المسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) و با موضوع "الگوی استخراج سوال؛ الگویی برای ایجاد تفکر حول خروجی الگوی حفظ جهت" در دانشگاه صنعتی شریف برگزار گردید.

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لاسيما على بقيه الله فى الارضين ارواحنا لاماله الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

اللهم صل على على بن موسى الرضا المرتضى الامام التقى النقى و حجتك على من فوق الأرض و من تحت الثرى الصديق الشهيد صلاة كثيرة تامة زاكية متواصلة متواترة مترادفة كأفضل ما صليت على احد من اوليائك.

در جلسات گذشته بحث الگوی استخراج سؤال و اصطلاحات سه گانه ی این الگو را به صورت اجمالی بحث کرده و عرض نمودیم که الگوی استخراج سؤال، الگوی تفاهم در حوزه برنامه ریزی و الگوی تفاهم هدایت بنیان است، منتهی الگوی تفاهمی که نظام مقایسه را به رسمیت شناخته است. یعنی درست است که ما در الگوی حفظ جهت - که الگوی پژوهش و ارزیابی حوزه برنامه ریزی است - به اصول برنامه ریزی دست پیدا می کنیم ولی اینکه شخص برنامه ریز و نظام برنامه ریز بر قواعد سه گانه ی برنامه ریزی مسلط باشد، به این معنا نیست که این تسلط در ذهنیت محیط همکار و در ذهنیت جامعه جریان پیدا کرده و ساری می شود. لذا باید یک مرحله فعالیت تعریف کنیم تا ترجمه ی جهت ساز به جهت - که استنباط کرده ایم - را تفاهم کنیم.

در مرحله اول که همان الگوی حفظ جهت بود خود ما - ما به معنای نظام برنامه ریزی - یک جمع بندی پیدا می کنیم اما کسانی وجود دارند که این جمع بندی را قبول ندارند. لذا در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ احتمال اول این است که بدون توجه به این مخالفت های برنامه ریزی، وارد حوزه برنامه ریزی شویم. در این صورت اصطکاک های ناشی از این مخالفت های نظری، سطح مشارکت در برنامه ریزی را کاهش می دهد. احتمال دوم این است که سعی کنیم فهم خودمان را با نظریات رقیب تفاهم کنیم. در این صورت ما از اصطکاک در حوزه برنامه ریزی کاسته ایم و طبیعتاً احتمال دوم عقلایی تر است.

حال سؤال این است که چطور تفاهم کنیم؟ همان طور که عرض کردم تفاهم از نظام مقایسه شروع می شود؛ یعنی نظریه مختار باید از حوزه مبانی نظری تا حوزه ی کاربردی با نظریه رقیب مقایسه شود. اگر آنها در حوزه مبانی نظری حرفی را مطرح کردند ما باید حرف خودمان را در حوزه مبانی نظری در مقابل حرف آنها مطرح کنیم. به عنوان مثال یکی از بحثی هایی که ما اینجا مطرح کردیم، بحث سطوح وعاء فکر بود و بنده مرتباً در طول جلسات معنای فکر در تمدن مدرنیته - که به تفکر تجربی آن هم با معنای خاص خود اختصاص پیدا می کرد - را با [معنای فکر در تفکر اسلامی مقایسه کردم]. همان طور که عرض کردم تجربه در نگاه پوزیتیویستی، نقطه شروع دلالت به سمت حقیقت محسوب می شود، برخلاف تجربه در نگاه دینی که مکمل دلالت به سمت حقیقت است. این مهم ترین اشکال تجربه به معنای پوزیتیویستی بود؛ یعنی چون در این دیدگاه، دلالت در روش تجربی و استقرایی منحصر می شود بنابراین دلالت به سمت عالم ماوراء و دلالت به سمت امور غیر حسی اتفاق نمی افتد؛ یعنی با روش تجربی سطوحی از واقعیت های عالم قابلیت درک پیدا نمی کنند. بنده [تفکر اسلامی را] با تفکر تجربی به معنای پوزیتیویستی - با وجود تفاوت هایی که میان تفکر تجربی و تجربی به معنای سطح چهارم تفکر وجود داشت - مقایسه کردم و این مقایسه در مقابل مخاطبین قرار داشت و می توانستند انتخاب کنند که آیا تحریک وعاء فکر را در پنج حوزه بپذیرند یا در یک سطح. این مباحث با نظام مقایسه مطرح می شد و این سطح نظری نظام مقایسه بود.

البته نظام مقایسه باید تا سطح کاربرد ادامه پیدا کند. به عنوان مثال کاربردی ترین حرف توسعه، تحقق رفاه است و ما رفاه تعریف شده در ادبیات توسعه را با رفاهی که خانواده را جزء الرفاه می دانست مقایسه نموده و افراد را دعوت کردیم تا خودشان قضاوت کنند. این نیز یک نوع مقایسه است، منتهی مقایسه در سطح کاربرد. آنها می گویند به دنبال ایجاد رفاه هستیم و ما نیز مبتنی بر همین معنا، رفاه بدون توجه به روابط انسانی را با رفاهی مقایسه کردیم که روابط انسانی مقوم آن

است و تقاضا کردیم که افراد به این مقایسه فکر کنند. بنده سؤالی پرسیدم مبنی بر اینکه آیا ما می‌توانیم رفاه بدون بهینه‌ی روابط انسانی را رفاه بدانیم یا خیر؟ مشخص است که ذهن مخاطب به این سؤال فکر می‌کند. پس کلمه نظام در عبارت "نظام مقایسه" به این معناست که باید تمام آنچه تفکر رقیب از حوزه مبانی نظری تا حوزه‌ی کاربرد ادعا کرده است را با تفکر خود مقایسه کنیم.

بنیاد تفاهم، نظام مقایسه است، اصلاً نظام مقایسه، زمینه‌ی تحریک وعاء فکر را آماده کرده و اختیار را نیز به چالش نمی‌کشد؛ در واقع در عوض اینکه بنیاد هدایت را بر موعظه قرار دهید باید این بنیاد را بر نظام مقایسه قرار دهید. البته موعظه نیز جایگاهی دارد و ما منکر آن نمی‌شویم، البته در خود موعظه نیز نظام مقایسه شرط است. به هر حال کار خوبی نیست که ما به جای انسان‌ها تصمیم گرفته و تحلیل کنیم، این حرف بنده است. لازم نیست با پیش‌داوری وارد بحث شویم.

همینجا به نکته‌ای اشاره کنم. بنده در شرح الگوی حفظ جهت تعبیری را به کار بردم و گفتم اصطلاحات سه‌گانه‌ی الگوی حفظ جهت، اصطلاحاتی خنثی هستند. شاید این تعبیر نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. معنای این حرف آن است که سطح اول تفاهم با تمام انسان‌ها باید از [نقاطی خاص] شروع شود. در عالم مفاهیمی وجود دارند که فهم آنها ارتباطی به کافر بودن، مسلمان بودن و منافق بودن ندارد و این مفاهیم برای همه درک می‌شوند. اینکه بنده عرض کردم اصطلاحات سه‌گانه‌ی الگوی حفظ جهت - البته تمام اصطلاحات سه‌گانه‌ی الگوی ساخت اینگونه هستند - خنثی می‌باشند به این معناست که همه‌ی این اصطلاحات بر سطح اول تفکر سوار هستند، یعنی در الگوی ساخت بحث از جایی شروع می‌شود که بیان للناس است و درک آن برای تمام افراد بدون توجه به ایمان آنها میسر است.

به عنوان مثال در سوره حمد بحث از حمد شروع می‌شود و اولین آیه از حمد صحبت می‌کند. البته اگر بسم‌الله را جزء آیه بدانیم - که به نظر ما جزء آیه است - بحث از رحمت شروع می‌شود و رحمت و رفق و محبت قابل درک هستند. نقطه شروع در اینجا محبت است و این موضوع برای تمام انسان‌های عالم قابل درک است، بدون اینکه نیازی به ایمان داشته باشند و اهل شهود باشند. این سوره از حمد و ستایش شروع شده است، چون تمام مردم مفهوم ستایش را متوجه می‌شوند و روزانه ستایش می‌کنند و می‌گویند: چه غذای خوبی! چه همسر خوبی! چه بحث خوبی! چه هوای خوبی و ... اصلاً مسأله‌ی ستایش، یک مسأله‌ی فطری است و همه آن را درک می‌کنیم. لذا آیه اول سوره حمد از [مسأله ستایش] شروع کرده و می‌گوید حمدی که همه می‌فهمند به رب‌العالمین اختصاص دارد؛ یعنی جهت [این مفهوم جهت‌ساز] را بحث می‌کند و می‌گوید حمد، به موجودی که آن را تحمید کردید اختصاص ندارد. آیه قرآن جهت را تغییر داده و به بیان آقایان نحوی می‌گوید که حمد، [به خداوند] اختصاص دارد. در واقع درست است که یک جهت جدید را بحث می‌کند ولی نقطه‌ی شروع، مفهوم حمد است که قابل درک برای تمام انسان‌ها می‌باشد.

همینجا عرض کنم که یکی از تفاوت‌های فلسفه و عقل در همین است که نقطه‌ی شروع فلسفه نیازمند تبیین است و ابتدا باید بحث کنید تا نقطه‌ی شروع آن معلوم شود؛ اما تمام افراد از نقطه‌ی شروع مباحث عقلی درک دارند، یعنی شما می‌توانید به روستایی که هیچ‌یک از افراد آن هیچ‌نوع بحث علمی‌ای را ندیده‌اند بروید و از رفق و محبت صحبت کنید و رفق و محبت را پایه قرار دهید. پیامبران علیهم‌السلام عقلی بحث می‌کردند و روایات و آیات ما عقلی بحث شده‌اند؛ یعنی نقطه شروع را آن چیزی قرار داده‌اند که همه می‌فهمند. این یکی از تفاوت‌های مهم عقل و فلسفه است. نباید نقطه شروع را ساخت؛ چون در اینصورت تفاهم با مشکلات جدی روبرو می‌شود. اصلاً علت اینکه فلسفه، اجتماعی نمی‌باشد این است که نقاط شروع آن قابلیت درک عمومی ندارند. لذا در جلسات قبل بنده گفتم سه اصطلاح الگوی حفظ جهت خنثی هستند. معنای این حرف آن است که درک آنها به اهل ایمان اختصاص ندارد، بلکه همه انسان‌ها آن را درک می‌کنند؛ زیرا ما در مباحث خودمان، عقلی بحث کرده‌ایم.

در الگوی ساخت نه اصطلاح عقلی وجود دارد و از جمله‌ی این اصطلاحات عقلی، مسأله نظام مقایسه است. بنده همیشه این نکته را در آیه‌الکرسی تذکر داده و گفته‌ام: دوستانی که می‌گویند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، به این نکته توجه نمی‌کنند که چون «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» اتفاق می‌افتد، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» صورت می‌گیرد. این افراد همواره آیات را عضین می‌کنند و یک قسمت آن را خوانده و قسمت دیگر را نمی‌خوانند. در حقیقت وقتی نظام مقایسه می‌کنیم نیازی به اکراه نداریم. شما می‌خواهید طرف مقابل را هدایت کنید و برای این کار می‌توانید رشد را از غی تبیین کنید و به همین دلیل نیازی به اکراه ندارید. برخی از دوستان نیز «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را به احکام اختصاص می‌دهند. دلیل این نظریات و دیدگاه‌ها، عضین کردن قرآن است. اصلاً «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» برای مقام هدایت است و خدای متعال در آیه‌الکرسی قدرت هدایت را بحث می‌کند و می‌گوید اگر تبیین با قواعد آن انجام شود اصلاً نیازی به اکراه نیست. اصلاً جنس اکراه در دین وجود ندارد؛ چون دین، تبیین دارد. نظام مقایسه به همین معناست؛ یعنی شما در ذهن طرف مقابل دائماً حرف غی را با حرف رشد مقایسه کنید. به عنوان مثال شما به مخاطب می‌گویید وقتی مع الرسول حرکت کنید پنج سطح از فکر تحریک می‌شود؛ اما وقتی با کفر حرکت می‌کنید تحریک و عاء فکر در یک سطح منحصر می‌شود، خود شما قضاوت کنید که کدام یک برتر است. این کار، نظام مقایسه است. پس ما وقتی می‌خواهیم تفاهم کنیم باید نظام مقایسه را اصل قرار دهیم.

حالا یک سؤال فنی و ریز شکل می‌گیرد؛ ما نظام مقایسه را چگونه آغاز کنیم؟ اصل نظام مقایسه پیش‌فرض است و اگر ما می‌خواهیم هدایت کنیم نباید اختیارات را به چالش بکشیم، باید همه را به فکر کردن دعوت کنیم و زیرساخت فکر کردن، نظام مقایسه است؛ ولی سخن در این است که نظام مقایسه چگونه آغاز می‌شود؟ این عرض اصلی بنده و نکته مهم الگوی استخراج سؤال است.

شما می‌توانید نظام مقایسه را از سطح مبانی نظری تا سطح کاربردی به صورت آموزشی مطرح کنید. مثلاً بگویید توسعه دارای مجموعه مبانی نظری، قواعد کاربردی و نتایج است؛ یعنی یک تقسیم‌بندی آموزشی درست کنید و در ادامه نیز بگویید الگوی پیشرفت اسلامی نیز مبانی نظری، قواعد کاربردی و نتایجی دارد. سپس در حوزه مبانی نظری، حوزه قواعد کاربردی و حوزه نتایج، مقایسه تشکیل دهید. ظاهر این موضوع این است که در آن نظام مقایسه وجود دارد.

روش دیگر نظام مقایسه این است که شما یک سؤال را برای تفاهم پایه قرار داده و سپس حول پاسخگویی به آن سؤال، از حوزه نظری تا حوزه کاربردی وارد بحث شوید. به عنوان مثال ما در نظریات نقشه راه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نظریه‌ای را برای حوزه پیشگیری از جرم داریم. نام این نظریه پیشگیری بنیادین اسلامی از جرم است که خروجی الگوی حفظ جهت ما می‌باشد، ما این نظریه را به وسیله این الگو استنباط کرده‌ایم. در حال حاضر و در سال ۱۳۹۵ بر روی میز تصمیم‌سازان کشور چهار نظریه‌ی رقیب برای این نظریه وجود دارد؛ پیشگیری توسعه‌ای، ساختاری، محیطی و کیفی. هر کدام از این نظریات طرفداران و کتبی را دارند و در جایی از نظام نیز اجرایی می‌شوند. به عنوان مثال در حال حاضر پیشگیری محیطی در نیروی انتظامی و پیشگیری کیفی در قوه قضائیه اجرا می‌شود. پیشگیری ساختاری، پیشنهادی است که مبنا تأسیس شورای عالی پیشگیری از جرم قرار گرفته است. برای پیشگیری توسعه‌ای نیز فیلم ساخته‌اند. راجع به هر یک از این نظریات بحث می‌شود.

اگر نظام مقایسه را به شکل اول جلو ببریم باید مبانی نظری پیشگیری بنیادین، پیشگیری توسعه‌ای، پیشگیری ساختاری و پیشگیری محیطی را توضیح دهیم. اگر بخواهیم طبق این روش عمل کنیم باید تمام سطوح حاکم بر نظریات رقیب را با تمام سطوح حاکم بر نظریه‌ی خودمان مقایسه کنیم، این یک مدل است.

ما در جلساتی که برای تبیین پیشگیری بنیادین اسلامی از جرم داشته‌ایم و می‌خواستیم از الگوی استخراج سؤال شروع کنیم یک سؤال را پایه قرار دادیم. بنده در جلسات از دوستان سؤال کرده‌ام که شما ریشه ایجاد جرم را چه می‌دانید؟ بنده این

موضوع را نقطه شروع بحث قرار داده‌ایم. هریک از این نظریات [چهارگانه] وقتی می‌خواهد به این سؤال پاسخ دهد برای پاسخ باید به مبانی نظری خودش اشاره کرده، قواعد خود را بیان نموده و محیط تست خود را نیز نشان دهد، مجبور است به تمام این سطوح اشاره کند، یعنی شروع بحث برای تفاهم باید از پایه سؤال باشد. پایه‌ی سؤال، سؤال پایه در تفاهم است. تعریف پایه سؤال چیست؟ محور مورد تفاهم بین طرفین بحث. وقتی می‌خواهید گفت‌وگو را شروع کنید - حتی اگر در فضای نظام مقایسه نباشید - باید گفت‌وگو را از یک نقطه مشترک آغاز نمایید. به عنوان مثال فرض کنید دارید با کودک خردسالی صحبت می‌کنید. اگر شما در شروع تفاهم خود بگویید اصالت وجود به تشکیک منجر می‌شود، هیچ ارتباطی میان شما و آن کودک برقرار نمی‌گردد. مثلاً شما باید از مفهوم بازی شروع کنید، باید از جایی شروع کنید که طرف مقابل آن را درک می‌کند. این تعریف پایه سؤال است، منتهی پایه سؤال می‌تواند در فضای نظام مقایسه باشد؛ اما اگر در فضای نظام مقایسه قرار گرفت، پایه سؤال، سؤال پایه است؛ یعنی باید سؤالی که تمام نظریات بر روی آن سوار شده و وارد بحث شده‌اند را شناسایی کنید و مورد بحث قرار دهید. **باید سؤال مورد پذیرش تمام دستگاه‌ها را پایه قرار داده و نظام مقایسه را شروع کنید، این نقطه آغاز بحث است.** برای هیچ نظریه‌ای هیچ راه فراری از پایه سؤال وجود ندارد؛ اگر صاحب نظریه عالم باشد نمی‌تواند بگوید من سؤال شما را پاسخ نمی‌دهم، چون بین عقلای عالم پذیرفته شده است که صاحب یک نظریه باید سؤال طرح‌شده از آن نظریه را پاسخ دهد. شما باید سؤال خوب بپرسید و این دیگر جزء فتانت فرد محسوب می‌شود و نتیجه تمحض است، باید تمحض کنید تا مشخص شود که چه سؤالی را محور قرار دهید تا نظام مقایسه شروع شود. مثلاً همان‌طور که عرض کردم ما در حوزه پیشگیری تقاضا کردیم همه نظریات بیان کنند که جرم به چه شکلی متولد می‌شود.

جالب است بدانید که در نظریه پیشگیری محیطی در پاسخ به این سؤال که جرم به چه شکلی متولد می‌شود می‌گویند باید مهندسی معکوس کنیم و نگذاریم جرم متولد شود. طبق این نظریه جرم، محصول محیط است. با این فرض، این نظریه در مورد این سؤال که ریشه جرم چیست؟ یا ساکت می‌شود و یا بیان می‌کند که ریشه یک جرم، محیط است. حال اگر گفته بگویید که ریشه یک جرم محیط است، به بن‌بست می‌خورد؛ زیرا خواسته‌ها و هوای انسان‌ها که ما به آن‌ها هوای نفس می‌گوییم در فرایند جرم دخیل هستند. اگر شما بگویید باید محیط را کنترل کرد تا جرم کنترل شود، یعنی معنای حرف شما این است که محیط، ریشه ایجاد جرم است و یا محیط یکی از متغیرهای مؤثر است. فرمانده محترم نیروی انتظامی مصاحبه‌ای کردند - بنده این مصاحبه را در شبکه خبر دیدم - و گفتند ما بر اساس پیشگیری محیطی وارد میدان شدیم. بعد در گزارش خود که خیلی گزارش جالبی بود می‌گفتند: ما قبلاً دزدان قطعاً ماشین را دنبال می‌کردیم و نمی‌توانستیم مسأله را کنترل کنیم، بعد به این نتیجه رسیدیم که محیط تحقق جرم را به چالش بکشیم و به همین دلیل خریداران قطعاً دزدی را به چالش کشیدیم؛ یعنی محیط انجام جرم را ناامن کردند. از پیشگیری محیطی این تکنیک‌ها بیرون می‌آید. بعد از مدتی بنده یک گزارش دیگری از این موضوع مشاهده کردم؛ همین افرادی که مثلاً ضبط ماشین و قطعاً ریز ماشین را به سرقت می‌بردند و محیط خرید آن‌ها را ناامن کرده بودند، به یک محل دیگری رفته و در آنجا و در یک موضوع دیگر تخلف انجام می‌دادند. **شما اینجا را ناامن می‌کنید، اما مجرمین بافت دیگری را برای انجام جرم ایجاد می‌کنند. شما در این نظریه میل به تخلف را کنترل نکرده‌اید.**

یا مثلاً پیشگیری ساختاری بیان می‌کند که فقدان نظارت و قوانین و مقررات بازدارنده - که مثلاً شفافیت هم یکی از آن‌ها می‌باشد - عامل انجام جرم است. شما باید قوانین و مقررات را بازدارنده تعریف کنید، مثلاً بگویید یک پایگاه الکترونیکی ایجاد می‌کنیم تا همه مسئولین، دریافتی‌های خود را در آنجا به‌صورت برخط اعلام کنند. نتیجه این رویکرد این است که جرم به صورت آشکار اتفاق نخواهد افتاد؛ اما اراده‌هایی که قبلاً به دلیل فقدان شفافیت از بیت‌المال سوءاستفاده می‌کردند، نوع سوءاستفاده از بیت‌المال را عوض می‌کنند؛ زیرا این میل وجود دارد. این مباحث جزء مباحث روز جامعه ماست و همه

دستگاه‌ها به این موضوع مبتلا هستند. اما وقتی ما می‌خواهیم این‌ها را به چالش بکشیم، قطعاً حاضر نیستند که در این جلسات حضور پیدا کنند تا شما بگویید که مبانی نظری حاکم بر نظریه پیشگیری محیطی این است و یا مبانی نظری حاکم بر نظریه پیشگیری ساختاری چیز دیگری است و یا مبانی نظری حاکم بر نظریه پیشگیری بنیادین نیز چیز دیگری است؛ اداره جامعه، کلاس درس نیست که نظام مقایسه را در حالت آموزشی تبیین کنید. این اولین نکته الگوی استخراج سؤال است؛ اگر در حال نظام مقایسه برای جامعه هستیم، تنها فرصتی که داریم این است که یک سؤال را تثبیت کنیم و حول آن، نظام مقایسه‌ای را ایجاد نماییم. شما می‌گویید من [در الگوی حفظ جهت] به ترجمه‌ای دست پیدا کرده‌ام؛ بنده می‌گویم این ترجمه در دست شما و در قلب شماست که رزق خداوند به شما محسوب می‌شود؛ اما زمانی که می‌خواهید با جامعه حرف بزنید، محور ارتباط با جامعه سؤال خوب است؛ سؤالی که بتواند پایه قرار بگیرد؛ بنابراین نام آن این‌گو را الگوی استخراج سؤال قراردادیم، الگویی برای ایجاد سؤال.

از این دست سؤالات را در نقشه راه به‌طور فراوان مشاهده می‌کنید؛ زیرا نظامی از این سؤالات از حوزه مبانی نظری تا حوزه کاربرد در این نقشه وجود دارد. چند نمونه از این سؤالات را جهت یادآوری عرض می‌کنم. به‌عنوان مثال همیشه پرسیده‌ایم که آیا عقل با فلسفه برابر است؟ این یکی از سؤالات خوب نقشه راه است؛ چون فلسفه، کاربردی نبوده و مانع برنامه‌ریزی است، فلسفه‌ی صدرایی قدرت نظام‌سازی ندارد. من می‌توانم برای نقد فلسفه کلاس فلسفه بگذارم و بگویم اگر اصالت با وجود باشد به وحدت محض می‌رسیم و با وحدت محض، حرکت، بدون تحلیل خواهد شد. در ادامه نیز برای نقد اشکالات مبنا قرار گرفتن وجود را بحث کنیم. مثلاً می‌توانم بگویم اصالت وجود منطبق ندارد و همه کسانی که در فلسفه قائل به اصالت وجود هستند در منطبق قائل به اصالت ماهیت هستند؛ این موضوع یک ضعف برای دستگاه فکری محسوب می‌شود که منطبق آن مبتنی بر حد اولیه‌ای باشد که در وعاء فلسفه به چالش کشیده می‌شود. این بحث و این سؤال جزء مباحثی فنی است و به کمک کسانی خواهد آمد که در طلسم فلسفه گیر افتاده‌اند، اما این سؤال برای اداره جامعه مفید نیست. در فضای فلسفه، همه فیلسوفان از جمله صدرایی‌ها قائل به این موضوع هستند که اصالت با ماهیت نیست ولی وقتی اثبات شد که اصالت با وجود است، به محض ورود به منطبق از اصالت ماهیت استفاده می‌کنند. این موضوع یک مشکل مهم برای دستگاه صدرایی است. ما می‌توانیم یک‌بار به این صورت موضوع را به چالش بکشیم که اگر اصالت با وجود است پس چرا از منطقی استفاده می‌کنید که حد اولیه‌ی آن ماهیت است؟ اما این روش‌ها برای اداره جامعه کفایت نمی‌کنند.

شما باید چه کار کنید؟ سؤالی را مطرح می‌کنید که بتوانید پیرامون آن سؤال برای دستگاه فکری‌ای که قدرت نظام‌سازی و قدرت اداره جامعه ندارد چالش ایجاد کنید. در واقع به‌جای آنکه معایب فلسفه را بگوییم دائماً سؤال می‌کنیم که آیا عقل با فلسفه برابر هستند؟ سه احتمال وجود دارد: یا می‌گویند عقل و فلسفه برابر هستند؛ در این صورت می‌توان تفاوت‌های عقل و فلسفه را به‌صورت نقلی و تجربی و در هر ۵ نوع سطح فکر بحث و به آنها اشکال کرد. یا اینکه می‌گویند عقل و فلسفه دو مسأله جدای از یکدیگر هستند و باهم برابر نیستند؛ در این صورت موضوع به نفع ماست و ما وارد قواعد تفاهم عقلی می‌شویم. یا اینکه می‌گویند فلسفه بخشی از عقل است؛ در این صورت ما بخشی از عقل که غیر از فلسفه است را بحث نموده و کار خودمان را جلو می‌بریم؛ خاصیت سؤال خوب این است. بدون اینکه ۵۰ سال بحث فلسفی کنیم، یک فضای بحثی مناسب ساخته و مسیر صحیح را تبیین می‌کنیم. این سؤالات جزء سؤالات حوزه‌ی مبانی نظری است. من این سؤالات را از بزرگان فلسفه پرسیده‌ایم و حتی برخی از افراد بنده را تشویق کردند. یکی از این بزرگان به بنده می‌گفت شما انسان خوش فکری هستید؛ این در حالی است که بنده ۱۰ دقیقه با او صحبت کردم و فقط یک سؤال پرسیدم؛ اما احتمالاً اگر ایشان می‌دانستند که من چقدر با فلسفه مشکل دارم می‌فرمودند تقوای الهی پیشه کن و شروع می‌کردند به نصیحت کردن. این موارد جزء هنرهای الگوی استخراج سؤال است. چرا باید چالش اضافه در جامعه ایجاد کنیم؟

یکی دیگر از سؤالاتی که در حوزه مدیریت تحولات بسیار مؤثر است آن است که آیا فلسفه منجر به هدایت خواهد شد؟ زیرا مسأله هدایت بسیار مهم است. نسبت بین فلسفه و هدایت چیست؟ در پاسخ به این سؤال یا می‌گویند فلسفه منجر به هدایت می‌شود - البته بین فلسفه و هدایت یک شکاف بسیار عظیم وجود دارد - و یا اینکه می‌گویند فلسفه به هدایت کمک می‌کند؛ پس بخش دیگری از هدایت که فلسفه به آن کمک نمی‌کند را بحث می‌کنیم. یا اینکه می‌گویند فلسفه، جدای از هدایت است؛ در این مورد هم راه کاملاً باز می‌شود.

سؤال مؤثر دیگری که در حوزه مبانی نظری می‌پرسیم آن است که آیا فلسفه قدرت نظام‌سازی دارد؟ نظام‌سازی و نظم اجتماعی کاملاً واجب می‌باشد و ضرورت آن کاملاً روشن است. قطعاً تغییر نظم اجتماعی نیاز به دیالوگ‌های عقلی دارد و بدون گفتگوهای عقل‌بنیان نمی‌توان این کار را انجام داد. از این دست سؤالات برای به چالش کشیدن حوزه مبانی نظری مناسب است.

در حوزه کاربردی نیز سؤالاتی وجود دارد؛ به‌عنوان مثال چرا در کشورهای توسعه‌یافته عدالت وجود ندارد؟ اگر می‌خواستیم به شیوه آموزشی حرکت کنیم باید ابتدا لیبرالیسم را نقد می‌کردیم، سپس راسیونالیسم و مفاهیم پایه را نقد می‌کردیم و در انتها به چالش توسعه می‌رسیدیم. ما به‌جای این روش، عدالت را به‌عنوان پایه‌ی سؤال قرار دادیم. اگر طرف مقابل بگوید خروجی توسعه عدالت است آنگاه می‌پرسیم که جنبش وال‌استریت چیست؟ ۷۰ میلیون فقیر مطلق در آمریکا چیست؟ اگر بگوید عدالت را نمی‌خواهیم، این پاسخ در حکم تیر خلاص برای توسعه است؛ چون جریان فکری‌ای که ضد عدالت باشد مورد اقبال مردم قرار نمی‌گیرد. بنابراین با این سؤال چالش جدی در حوزه کاربرد ایجاد می‌شود. برای به چالش کشیدن فکر غلط باید به نظامی از این سؤالات مجهز باشید.

سؤال دیگری که در حوزه کاربردی مطرح کردیم آن است که چرا در همه کشورهای توسعه‌یافته خانواده دچار فروپاشی شده است؟ این سؤال نیز عین سؤال عدالت است. یا می‌گویند خانواده امر مطلوبی نیست که بطلان این پاسخ بسیار واضح است؛ چون از دست رفتن خانواده یعنی از دست رفتن رفاه و هر آنچه مطلوب انسان است. یا می‌گویند خانواده از دست نرفته است؛ پاسخ این مورد نیز واضح است؛ در توسعه‌یافته‌ترین کشورهای دنیا خانواده دچار فروپاشی شده است؛ بنابراین راه برای به چالش کشیدن توسعه باز است.

با توجه به این موارد ما ۲۴۳ سؤال در نقشه راه داریم. شما باید بدانید که چرا سؤال می‌پرسید. سؤال، ابزار نظام مقایسه است؛ بنابراین روش نظام مقایسه، طرح سؤال است؛ اما طرح سؤال باید دارای یک پایه باشد. در الگوی استخراج سؤال، یک محور داریم؛ می‌گوییم گفت‌وگو و مباحثه باید دارای یک پایه باشد. باید از نقطه‌ای که مورد وفاق است شروع کنیم؛ اما باید بدانیم درست است که گفت‌وگو را از یک نقطه شروع می‌کنیم اما گفت‌وگو نباید حالت نظری به خود بگیرد. گفت‌وگو یعنی طرح و شرح سؤال. گفت‌وگو با ایجاد پرسش آغاز می‌شود؛ بنابراین وقتی گفت‌وگو می‌کنید باید یک سؤال ایجاد کنید. به همین علت عرض می‌کنم که باید سؤال پایه‌ای پرسیده شود. سؤال پایه یعنی سؤالی که گفت‌وگو بر مبنای آن شکل می‌گیرد؛ اما خود سؤال پایه باید یک پایه داشته باشد. این پایه به معنای مفهوم مشترک بین اطراف بحث است؛ بنابراین اصطلاح نخست الگوی استخراج سؤال، پایه سؤال بود.

اصطلاح دوم این الگو، رکن سؤال است. گفت‌وگو می‌تواند به یک تکیه‌گاه و رکن ختم شود. چرا باید به یک رکن ختم شود؟ زیرا مقصد شما آن بود که به طرف مقابل بفهمانید که فکر او اشتباه است. گفت‌وگو را از یک نقطه مشترک آغاز می‌کنیم. به عبارتی در ذهن طرف مقابل یک سؤال، طرح می‌کنیم. سؤال پایه را از یک پایه‌ی سؤال آغاز می‌کنیم و سپس آن را به یک نتیجه مفهومی ختم می‌کنیم. به‌عنوان مثال در ده جلسه گذشته، پایه سؤال این بود که چه نسبتی بین نظامات اجتماعی و شاخص‌های هویت اسلامی وجود دارد؟ در انتهای جلسه به این نتیجه رسیدیم که نظامات اجتماعی به‌عنوان محور هویت

جامعه هستند و نظام اجتماعی سبک زندگی و اعتقادات و هویت‌ها را می‌سازد. این نتیجه، می‌شود "رکن". از این جلسه به بعد بر روی همین رکن تکیه نموده و بحث الگو را پیش می‌بریم. در نتیجه رکن سؤال یعنی نتیجه‌ای که در بحث به آن رسیده‌ایم و در طول دوران هدایت، دائماً به آن رجوع می‌کنیم، یعنی نتیجه‌گیری خاصی در ذهن طرف مقابل ایجاد می‌شود. در این دوره، رکن ما این بود که نظامات اجتماعی، سازنده‌ی اعتقادات و اخلاق هستند. وقتی این موضوع تثبیت شد، در تمام جریان الگوی پیشرفت به آن رجوع می‌کنیم. البته این رکن دارای یک نقطه شروع بود. آن نقطه شروع یا سؤال این بود که آیا ارتباطی میان نظامات اجتماعی و شاخص‌های هویت اسلامی و اعتقادات و اخلاق جامعه وجود دارد یا خیر؟ در ابتدا سؤال بود اما در نهایت به یک تکیه‌گاه تبدیل شد. کسی که می‌خواهد تفاهم کند باید بداند که در نهایت باید در مباحثه یک تکیه‌گاه ایجاد نماید.

اصطلاح سومی نیز به نام شرح سؤال وجود دارد. شرح سؤال زنجیره‌ی مفهومی است که پایه سؤال را به رکن سؤال متصل می‌کند. شرح سؤال کاملاً نسبی است و در همه جا برابر نبوده و بستگی به ظرفیت و استعداد جلسه دارد. گاهی اوقات در جلسه‌ای با یک مثال، از یک سؤال به یک رکن می‌رسیم؛ همین مثال می‌شود شرح سؤال. گاهی اوقات باید مقدمات را طولانی‌تر کرد تا طرف مقابل با بحث ارتباط بگیرد؛ بنابراین، شرح سؤال، آن مجموعه مقدماتی است که پایه را به رکن متصل می‌کند. فراموش نکنید که روش نظام مقایسه، الگوی استخراج سؤال است. این موارد جزء تقسیمات یک سؤال خوب است. گاهی اوقات، مقدمات را باید طولانی‌تر کنید تا طرف ارتباط بگیرد. پس شرح، مجموعه مقدماتی است که پایه را به رکن وصل می‌کند.

ولی فراموش نکنید که الگوی استخراج سؤال نظام مقایسه است. اصلاً این‌ها تقسیمات یک سؤال خوب است؛ سؤال خوب، پایه دارد، سؤال خوب، شرح دارد، سؤال خوب، رکن دارد. نباید کسی اشتباه کند و فکر کند که الگوی استخراج سؤال، آموزش است. ما فقط طرف را به فکر فرو می‌بریم. وقتی به فکر فرورفت، می‌دانید بعد از آن چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ خروجی الگوی حفظ جهت شما را می‌خواهد. وقتی پاسخ یک سؤال را دادید، انگیزه ایجاد می‌شود که چهل جلسه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را شرکت کند. فقط باید آن سؤال را در ذهن طرف ایجاد کنید تا خودش پیگیری کند.

خدا پیامبران علیهم‌السلام را رحمت کند. پیامبران علیهم‌السلام به این شکل عمل می‌کردند؛ لذا خدم و حشم حکومتی نداشتند. تمام رفتارهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برای اطرافیان ایجاد سؤال می‌کرد. از نوع زندگی تا نوع بیان تا نوع رفتار در روابط انسانی؛ رفتار او برخلاف عرف زمان خودش بود و همه را به چالش می‌کشید. شما در قرآن تفکر و تدبر کنید؛ خدای متعال وقتی می‌خواهد تمدن فرعون را به چالش بکشد به موسی مأموریت می‌دهد. به موسی علیه‌السلام می‌فرماید: «ادْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» حضرت موسی علیه‌السلام هم که یک نفر است، مقداری برای او سخت می‌شود. می‌گوید: وزیری برای من قرار دهید. خدا قبول می‌کند و هارون را کنار وی قرار می‌دهد. دو نفری که وارد کاخ فرعون می‌شوند - این ورود خیلی خطرناک است؛ چون لشکر با خود همراه ندارند و خدم و حشم ندارند - نحوه ورود آنها تأمل ایجاد می‌کند. بعد موسی علیه‌السلام می‌گوید: بنی‌اسرائیل را تحویل دهید، می‌خواهم آنها را ببرم. یعنی می‌خواهد مردمان یک تمدن را از حوزه‌ی آن تمدن خارج کند، یعنی می‌خواهد همه تمدن را به هم بریزد. به شدت این نوع رفتار و گفتار، همه را به چالش می‌کشد. معلوم است که وقتی یک نفر قدرت ایجاد تفکر در طرف مقابل را دارد، نیازی به اجیر کردن دیگران ندارد، نیازی ندارد پول بدهد که با وی همراهی کنند. یکی از علامت‌های این است که ما هدایت‌بنیان عمل می‌کنیم یا نمی‌کنیم، میزان پولی است که برای یک پروژه فکری، خرج می‌کنیم، این خودش یک علامت است. نام کار، پروژه فکری است، ولی از صدر تا ذیل، دلار خرج می‌کنند تا این پروژه جلو برود. معلوم است که پروژه، فکری نیست. چرا خود را خسته می‌کنید؟ اگر پول‌ها را بردارید، همه فرار می‌کنند و می‌روند. حالا شما حکومت جمهوری اسلامی را ملاحظه کنید؛ بینی و بین‌الله، این مقدار فشار و طراحی روی هیچ حکومتی نبوده است. طراحی‌هایی که علیه این حکومت رخ داده است را ساعت‌ها می‌شود

بررسی کرد. آن هشت سال دفاع مقدس، پدیده‌ی عجیبی بود، یعنی فشار به قدری سنگین شد که مردم این حکومت مجبور می‌شدند جان و مال و آبرو را هزینه کنند. خود این موضوع شاخصی است برای اینکه این حکومت بر چه پایه‌ای شکل گرفته است. اگر پایه آن روی اعتقادات مردم است شکست نمی‌خورد؛ اما اگر پایه آن بر تحریک مالی استوار بود، یا بر روی مسائل خُرد بود، به چالش کشیده می‌شود. شما ببینید؛ وقتی امام خمینی علیه السلام در این حکومت - با این تجربه‌های درخشان - وارد شدند و حکومتشان را شروع کردند چند میلیون استقبال‌کننده داشتند و وقتی از این دنیا رفتند چقدر استقبال‌کننده ایشان را مشایعت کردند و از این دنیا رفتند. به قول آن اندیشمند غربی: «اگرچه آقای خمینی در قرن بیستم، زندگی کرد، ولی مردم قرن بیست و یکم بود.» یعنی الهام‌بخش برای قرن آینده خودش بود. خوب، یک چنین آدمی را ما دیدیم، درک کردیم. در جمهوری اسلامی، عده‌ای وقتی می‌خواهند کار کنند، با تحریک مادی کار می‌کنند. البته چهارده خرداد هم که می‌شود، مرقد امام علیه السلام هم می‌روند ولی اشرافی زندگی می‌کنند، با پول کار می‌کنند. این‌ها همه شاخص ارزیابی مناسبی هستند برای اینکه بفهمیم آیا طرف مقابل واقعاً این انقلاب را فهمیده است؟ آیا امام را فهمیده است؟ **سرّ اینکه بنده عرض می‌کنم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت تا نصف جهان اسلام پیش می‌رود، همین است. چون این الگو، الگوی تحریک و عا و فکر است و می‌تواند ذهن‌ها را درگیر کند، چالش ایجاد کند. به نظرم در پس برنامه ششم، ده تا پانزده سال مطالعه وجود داشت و تنها و تنها با هجده سؤال از پا در آمد.** یکی از این کارشناسان می‌گفت این گزارشی که درباره برنامه ششم منتشر شده بود، تقریباً همه حوزه‌های اجتماعی را راجع به این موضوع به فکر فرو می‌برد که این برنامه چه ابعاد خطرناکی دارد. خوب، این خودش یک روش و منطق است. ان شاءالله شنبه راجع به الگوی استخراج سؤال صحبت می‌کنم. ولی همه حرفم این است که این الگو، الگوی استخراج سؤال است و قرار نیست با این الگو به سؤالات پاسخ دهید. این الگو برای این نیست که شما برای مسأله‌ای، جوابی مطرح کنید. نه! با این الگو یک سؤال زمینه‌ساز مطرح می‌کنید؛ تا خروجی الگوی حفظ جهت مورد توجه و دقت قرار گیرد. این الگو بحث می‌کند که تحریک و عا و فکر چگونه صورت گیرد. البته نکات دقیق بسیاری در الگوی استخراج سؤال وجود دارد که من بعداً آنها را بحث می‌کنم.

پس در الگوی حفظ جهت، نظریه‌مان را استنباط می‌کنیم. در الگوی استخراج سؤال شروع می‌کنیم، و عا و فکر گروه هدف را روی نظریه تحریک می‌کنیم و لذا نظریه مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد، از کتابخانه بیرون می‌آید و روی میز تصمیم‌سازی و روی میز گفت‌وگو قرار می‌گیرد. آن وقت اگر نظریه‌ای به اصطلاح پرورش پیدا کرد و با الگوی استخراج سؤال آن نظریه را پرورش داده و فرآوری کردیم و قدرت و توانمندی آن را نشان دادیم - الگوی استخراج سؤال این کارها را می‌کند - خود آن نظریه مورد توجه قرار می‌گیرد و نوبت به اجرای آن می‌رسد. مراحل اجرا نیز در الگوی پردازش اجتماعی بحث می‌شود. این عرض بنده را مغتنم بشمارید. علت شکست بسیاری از طرح‌های نیروهای انقلاب در دوران جمهوری اسلامی این است که به صورت مستقیم از پژوهش به پردازش منتقل می‌شوند؛ یعنی هنوز دوره پژوهش تمام نشده، نظریه را روی میز اجرا قرار می‌دهند. در نتیجه قطعاً آن طرح شکست می‌خورد، چون نظریه، درونی‌سازی نشده است. لذا الگوی استخراج سؤال، در واقع الگوی پرورش و درونی‌سازی نظریات استنباط شده از الگوی حفظ جهت است. حال توضیح بیشتری را محضر برادران و خواهران گرامی عرض خواهیم کرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

پرسش و پاسخ

یکی از حاضرین (۱): آیا این درست است که الگوی استخراج سؤال، گاهی با یک سؤال آغاز می‌شود و گاهی با یک پایه مشترک شروع می‌شود؟

استاد کشوری: تمام سؤالاتی که می‌خواهید مطرح کنید، باید پایه داشته باشد، ولی برخی از سؤالاتی که مطرح می‌شوند به غرض نظام مقایسه نیستند. این آن مطلبی بود که در قسمت اول عرض کردم. ولی بدتر از اینکه سؤال به غرض نظام مقایسه نباشد این است که هدف گفت‌وگو را جا انداختن - به معنای اینکه همه مطلب را به طرف بگوییم - بدانیم. این بدترین نوع آموزش است.

یکی از حاضرین (۱): یعنی هیچ نقطه مشترکی ندارد؟

استاد کشوری: نه اتفاقاً از نقطه مشترک شروع می‌کند. ولی بجای اینکه طرف را به فکر وادار کند تا طرف سراغ مطلب بیاید؛ می‌خواهد همه مطلب را برای طرف توضیح دهد. پس بنابراین، پایه سؤال می‌تواند، منجر به سؤال پایه نشود و این نوع فعالیت غلط است ولی همه سؤال‌های پایه، باید سؤال پایه داشته باشند.

یکی از حاضرین (۲): زمانی که یک سؤال را پایه قرار می‌دهیم برای این است که یک الگو را به چالش بکشیم. در مثالی که شما برای پیشگیری از جرم در نیروی انتظامی زدید، این الگو از دل علوم انسانی خودش بیرون آمده است. پس ما باید علوم انسانی و یا حتی عقب‌تر، انسان‌شناسی‌ای که علوم انسانی از آن بیرون آمده است را به چالش بکشیم، نه الگویی را که از دل آن پیشگیری محیطی بیرون می‌آید؟

استاد کشوری: من دقیقاً همین بحث را مطرح می‌کنم؛ هر نظریه‌ای یک سری وقایع انسان‌شناختی دارد، مبانی هستی‌شناسی دارد، مبانی متدولوژی دارد. ولی در حال حاضر برای نقد آنها از مدل‌های موجود - که به نظر من ناکارآمد است - استفاده می‌کنند، یعنی مبانی تئوری‌های مختلف را به چالش می‌کشند. به‌عنوان مثال می‌گویند متدولوژی پوزیتیویستی این مشکل را دارد. این دسته مبانی را به چالش می‌کشند. اما یک‌وقت شما می‌گویید بنده در عوض اینکه همه این نظام مفاهیم را احصاء کنم، تقریر کنم و اشکال کنم؛ یک سؤال می‌پرسم و وقتی همه آن نظام مفاهیم از جواب‌دادن به سؤال من عاجز شدند ...

یکی از حاضرین (۲): جواب ما برای آنها مهم نیست. به‌عنوان مثال شما در مسأله جرم می‌گویید نفس [عامل جرم است]، در حالی که نفس برای آنان اصلاً قابل قبول نیست. در الگوی پوزیتیویستی - که این الگو از آن نشأت گرفته - اصلاً نفس را نمی‌شناسند. به‌عنوان مثال باید از علوم انسانی شروع کنیم تا این‌ها مسأله نفس را درک کنند.

استاد کشوری: بنده نکته‌ای را عرض کردم که پاسخ حضرتعالی بود. عرض کردم مسأله پایه، باید سؤال پایه داشته باشد؛ یعنی باید یک نقطه مشترک بین اطراف بحث و سؤال پایه وجود داشته باشد، باید از جایی شروع کنید که آنها قبول داشته باشند. ولی توجه داشته باشید وقتی از آنجا شروع می‌کنیم نمی‌خواهیم طرف را شاگرد خودمان کنیم تا سر کلاس ما بنشینند. ما از نقطه مشترک شروع می‌کنیم تا سؤالی در وجودش ایجاد کنیم و این ولوله‌ی ناشی از این سؤال، او را علاقه‌مند به پیگیری کند. بنده بحث پایه سؤال را به خاطر همین مطلب عرض کردم. به‌هرحال در همه گفت‌وگوهایی که در همایش‌ها وجود دارد، اشکال شما حاکم است؛ یعنی نقطه شروع بحث، نقطه جذابی برای طرفین بحث نیست. برای همین هم ارتباط قطع می‌شود. ولی اگر سؤال شما مثل همین سؤالی که ما پرسیدیم، جذاب باشد [ماجرای تفاوت می‌کند]. به‌عنوان مثال من از جریان توسعه‌گرا همیشه پرسیده‌ام که آیا شما واقعاً نقش خانواده در رفاه را منکر می‌شوید؟ این سؤال، سؤالی نیست که کسی بتواند از کنار آن به آرامی بگذرد و دستگاه فکری‌اش به چالش کشیده نشود.

یکی از حاضرین (۱): آیا در ادامه‌ی جوابِ سؤال، به مشکلی بر نمی‌خوریم؟

استاد کشوری: در ادامه باید بحث را به سمت رکن و به سمت نتیجه خودمان ببریم ولی قطعاً با لحاظ پایه سؤال گفت‌وگو شروع می‌شود و ما هم همین را می‌خواهیم، می‌خواهیم گفت‌وگو شروع شود و طرف مقابل نگوید که شما سؤال بی‌ربط می‌پرسید. قواعد عام این نوع گفت‌وگو این سه قاعده‌ای است که عرض کردم. حال انشاء الله شنبه توضیح بیشتری خواهم داد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد ﷺ